



۱۰

جان واتز پشت دوربین این اکشن ابرقهرمانانه می‌ایستد

احیای دوباره «چهار شگفت انگیز»

دین، پیروز چالش کرونا خواهد بود

۱۲

تأثیر منفی اقتصاد ضعیف بر فرهنگ



۱۱

فرهنگ

سه‌شنبه ۲۲ دی ۱۳۹۹ :: شماره ۵۸۳۵



تازه خبر

انتشار دست‌نوشته‌های منتشر نشده ویتگنشتاین

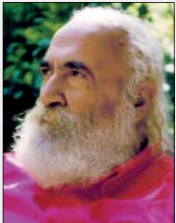


به نقل از اکتوالایت، مجموعه‌ای از دست‌نوشته‌های لودویگ ویتگنشتاین که هرگز رنگ چاپ ندیده بودند تحت عنوان «لودویگ ویتگنشتاین: دیکته فلسفه به فرانسیس اسکیر» به تازگی از سوی انتشارات آمریکایی اسپرینگر منتشر شده است. این مجموعه را که فیلسوف نامدار اتریشی‌زمان انتشار آن را طی جنگ جهانی دوم و در تاریخ اکتبر ۱۹۴۱ در نظر گرفته بود برای بیش از دو نسل پنهان و ناشناخته باقی مانده بود. تفاسیر متعدد و گاه متعارضی درباره دیدگاه‌های فلسفی ویتگنشتاین وجود دارد اما انتشار مجموعه جدید، پرتوی روشنی بر دیدگاه‌های او به‌عنوان یک فیلسوف و تأثیرش در هنر، علوم انسانی و اجتماعی افکنده است. این کتاب همچنین شامل توضیحات کلیدی آرتور گیbson و نیامه امهونی، ویراستاران بر منشا و پیشینه این دست‌نوشته‌های منتشر نشده می‌شود که توضیح می‌دهند چگونه فرآیندهای تفکر فلسفی ویتگنشتاین در شیوه املاي او به فرانسیس اسکیر که منشی ادبی و نسخه‌بردار او بوده و نیز در ویرایش و بازنگری او نمایان شده است. این کتاب همچنین غنا و تنوع قابل‌توجهی از آزمایش‌های بنیادی ویتگنشتاین را در فلسفه در طیف وسیعی از موضوعات مختلف که شامل ذهن، ریاضیات کاربردی و محض، متافیزیک، هویت‌های زبان معمولی و اخلاقه و نیز مشکلات مهارناپذیر در منطق و زندگی می‌شود به نمایش می‌گذارد. ویتگنشتاین در این کتاب متناوبا به آثار نیوتن، پیر دو فرما، ریاضیدان فرانسوی و برتراند راسل و دیگران نیز می‌پردازد. این کتاب همچنین نشان می‌دهد که ویتگنشتاین قویا علیه محدودیت‌های درک و افسون و آداب و سنت‌های غیرضروری زبانی مخالف بوده است. براساس این خبر، ویتگنشتاین در این کتاب خواننده را مجنون خود می‌کند، زیرمخاطب خود را تشویق می‌کند تا برای کسب مهارت به او در جدال‌هایش بپیوندد تا آنها نیز بتوانند وارد مسیرهای جدیدی ورای سردرگمی شوند.

لودویگ ویتگنشتاین از مهم‌ترین فلاسفه سده بیستم به شمار می‌رود که فلسفه را نوعی درمان برای بشر می‌دانست. مادرش یکی از موسیقیدانان بنام بود، چنانچه اهالی موسیقی صاحب‌نامی همچون یوزف یوآخیم، یوهانس برامس و گوستاو مالر به منزل آنها رفت‌وآمد داشتند. ویتگنشتاین در ۱۹۱۱ در قریحه موسیقی قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار بود. تحصیلات در رشته مهندسی او را به منچستر کشانید و پس از آن علاقه به ریاضیات را در او پرورش داد اما با خواندن کتاب اصول ریاضیات برتراند راسل بود که به فلسفه ریاضی علاقه‌مند شد. ویتگنشتاین در ۱۹۱۱ میلادی به دانشگاه کمبریج رفت و زیر نظر راسل به تحصیل پرداخت و در همان‌جا مطالعاتی را آغاز کرد که بعدها در قالب رساله منطقی-فلسفی انتشار یافت.



طاهباز و ادبیات مقاومت فلسطین



دوم دی، زادروز سیروس طاهباز است

سیروس طاهباز از دوران نوجوانی عاشق ادبیات بود. راه‌اندازی مجله آرش سبب شد طاهباز عمرش را معطوف به این هنر که زمینه موردعلاقه‌اش بود، کند. طاهباز همچنین به گردآوری بیش از ۲۰ هزار برگ از دست‌نوشته‌های نیمایوشیج پرداخت و در طول ۳۵ سال، با انتشار ۲۳ دفتر، توانست مجموعه کامل شعرهای نیما و آثاری درباره او را منتشر کند. طاهباز بزرگ‌ترین افتخار زندگی‌اش را کار روی آثار نیما می‌دانست، در روزهای جنگ و زیر بمباران، تهران را ترک نکرد چراکه اعتقاد داشت: «اگر قرار است دست‌نوشته‌های نیما که در خانه ماست نابود شود، همان بهتر که من هم با آنها بروم.» گردآوری بیش از ۲۰ هزار برگ از دست‌نوشته‌های نیما و انتشار مجموعه کامل شعرهای نیما اما تنها فعالیت سیروس طاهباز نبود. او که خود نویسنده بود و دستی هم در ترجمه داشت، در طول عمر کاری‌اش آثار برجسته نویسندگان بزرگی همچون جان اشتاین‌بک، ارنست همینگوی، آرتور میلر و ساموئل بکت را به فارسی ترجمه کرد. او که عاشق ادبیات بود، کتاب از خود برجای گذاشت و چند جایزه مختلف ادبی را از آن خود کرد که از معروف‌ترین آنها می‌توان به جایزه سیب طلایی دوسالانه براتیسلاوا برای کتاب «باز هم زندگی کنیم» اشاره کرد.

علاوه‌بر آنچه به آن اشاره شد و احتمالا خیلی‌هایمان درباره طاهباز می‌دانیم، او وجه دیگری نیز در کار هنری خود دارد که مغفول مانده است. طاهباز در بین سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ مدیریت انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را بر عهده داشت. در این دوره مصطفی رحماندوست با او همکار بوده است. او در این باره می‌گوید: «من مدیریت ایشان را ندیدم ولی در دوره‌ای از همکاری‌اش بودم. طاهباز فرد بسیار کم‌حرفی بود و عاشق نیما یوشیج. او اواخر عمرش بارها به اتاق من می‌آمد بدون این‌که کلمه‌ای حرف بزند و این نشان از افسردگی عمیق او داشت. به نظر می‌رسد احترامی را که لازم بود برای امثال او می‌داشتیم، نداشتیم و این خوب نیست. طاهباز جزو اولین کسانی بود که پیش از انقلاب دست به ترجمه ادبیات مقاومت فلسطین زد. علاوه‌بر شعرهای نیما یوشیج، نسبت به شعر گیلکی هم ارادت داشت. اگرچه موضوع توجه ایشان به شعرهای نیما بارها و بارها مورد توجه قرار گرفته اما بحث پرداختن‌اش به ادبیات مقاومت فلسطین به شدت مغفول مانده است.»



مهاجرت چهره‌های مشهور و هنرمندان شکل جدیدی به خود گرفته است؛ حالا آنها توسط پنگاه‌های شرط‌بندی شکار می‌شوند

باخت هنر در قمار مهاجرت

قرار بود صدای ما باشند

برخی که امروز با نفرت درباره زندگی‌های لوکس سلبریتی‌ها حرف می‌زنند چه بسا منتظرند یک روز، شماره بلیتی که در جیب دارند به عنوان برنده اعلام شود و بروند

هنرمند، صدای درد جامعه است. قرار است صدای ناله‌های مردم را یکی دو دسی‌بل بلندتر از آنچه هست به گوش درمانگر برساند. هنرمند گره‌ای از تار و پود فرش بزرگ شهر است و هنرمند وقتی تمام می‌شود که از دایره مردم بیرون بیفتد، وقتی گره‌ای باشد که روی هیچ تارِ سوار نیست، یک گره کور است.

بدون پاسپورت و ویزا، سری به آن سوی مرزها بزنیم، به خیابان‌های مه‌گرفته لندن، به کافه‌های گرم و کوچک استکهلم یا به تاکسی‌های زرد نیویورک یا چرا راه دور برویم؟ همین سنگ‌فرش خیابان استقلال استانبول که کنار گوش خودمان است اما نه ما صدای او را می‌شنویم نه‌او از ما فریادی به خاطر دارد. هنرمندانی که سوادِ در‌دور دیده‌اند، رفته‌اند و آنها که رویش را داشتند برگشته‌اند و آنها که آب از سرشان گذشته در نوبت غرق شدن مانده‌اند.

حرف‌های تو را باور کنند زیست خود را بنویس. این ماجراست، کافی است سری به بازار موسیقی بزنید. محبوب‌های شما کدام طرف نشسته‌اند؟ قرار نیست بهترین‌ها را انتخاب کنیم. فقط خودتان عادلانه تعریف کنید چقدر از حافظه تلفن همراهتان را خواننده‌های وطنی پر کرده‌اند. آیا خواننده‌هایی که از بدنه مردم دور شدند کم‌کم رنگ غیرمردمی نگرفته‌اند؟ آیا از دست دادن ریشه‌ای که به مردم وصل است باعث نمی‌شود پیوست اجتماعی از بین برود؟ بگذریم که بعضی‌هایشان در پول‌های سعودی اغوا شدند.

بله، هنرمندانی که قرار بود صدای درد جامعه باشند، همان اول که در خانه‌های لاکچری و خودروهای گران‌قیمت از درد مردم دور شدند و نترسیدند، کم‌کم از صدای جامعه بودن هم افتادند و یک روز، وقتی از خواب بیدار شدند و دیدند حتی عضوی از جامعه نیستند و در کشوری دیگر به زبانی جدید صبح بخیر می‌گویند.

حکایت دارا و ندار نیست، یک کارخانه‌دار می‌تواند از هزاران کیلومتر آن طرف‌تر دکمه استارت خط تولید را بزند. یک تاجر می‌تواند از مرز جغرافیایی آن طرف‌تر دستور پیاده و سوار کردن کانتینرها به کشتی را صادر کند. حتی یک اختلاسگر می‌تواند از دورترین بخش نقشه هم حساب‌های بانکی‌اش را چاق‌تر کند اما یک هنرمند برای خلق هنر باید در زیست‌بوم منطقه باشد.

می‌خواهم شما را به بوستان هنرمندان تهران ببرم، به شب‌های بهاری ۱۳۹۷. به همان جایی که یک شاعر بزرگ‌تر نشسته بود و جوان‌ترها را نصیحت می‌کرد. رسول یونان می‌گفت: «اگر می‌خواهید مردم



مرتضی درخشان

روزنامه‌نگار

بزنند یا دوباره فراموش شوند، حالا این پروژه بعدی لخت شدن مقابل دوربین باشد، رنگ‌آمیزی احمقانه مو باشد یا فحش دادن به عالم و آدم، مهم نیست. مهم این است که مثل یک شوک الکتریکی قلبی مرده را به یک تپش مصنوعی وامی‌دارد و بعد دوباره می‌ایستد.

بله، شهرت افیونی گیج‌کننده است. آدمی را بالا می‌برد و از آن بالا عجیب نیست که آدم‌ها را کوچک ببینی. حتی آنها را که یک روز رو به بالا نگاهشان می‌کردی و وقتی از چشم‌ها افتادی هرچه بالاتر باشی استخوان سخت‌تری از تو خواهد شکست و برای فرار از این اوضاع خطرناک، تقلاي بیشتری خواهی کرد.

یکی از چهره‌های بسیار مشهور تلویزیونی در یک محفل خصوصی می‌گفت کافی است شهرت کسب کنی. همه چیز به دنبال آن خواهد آمد و بزرگ‌ترین چیزی که از راه می‌رسد، تنهایی است. آدمی هرچه مشهورتر است بیشتر خودش نیست. آنی است که دیگران برای او تصمیم می‌گیرند و مجبور است هرروز خودش را از آنی که به دیگران نشان می‌دهد جدا کند. خودش را تنها در خانه رها کند و شب‌ها که بر می‌گردد خسته‌تر از آن است که با خودش بنشیند و کمی خودش گرم بگیرد و اندکی با خودش خوش و بش کند. آدم وقتی مشهور می‌شود خیلی تنه‌است،

خودش تنه‌ترین آدم دنیا می‌شود. هنرمندی که از خودش دور شد از قلب مردم دور می‌شود، سپس تبدیل به بی‌وطنی می‌شود که برای اثبات این‌که هنوز قلاب‌هایی برای اتصال به جامعه دارد باید بیشتر تلاش کند و هرچه برای این کار بیشتر تلاش می‌کند قلابی‌تر می‌شود.

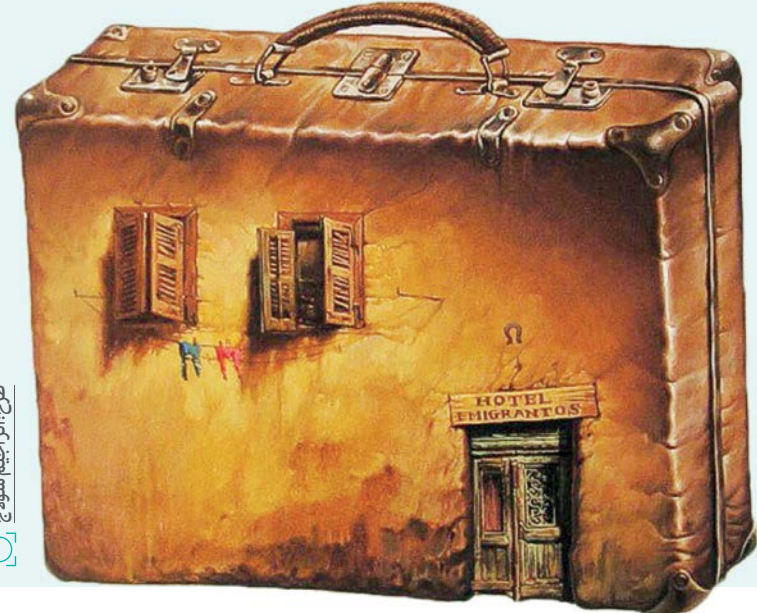
به یاد بیاورید تمامی آن هنرمندانی که یک روز شمع و چراغ حوزه خودشان بودند و حالا با تمام تلاش‌هایی که در عرصه هنر می‌کنند هیچ نامی از آنها بر زبان نیست. تمام این مصیبت‌ها را به تنهایی و غربت اضافه کنید.

البته این سرنوشت خیلی دوری نیست. خیلی از آنها که امروز با نفرت در مورد زندگی‌های لوکس هنرمندان سلبریتی این طرف و آن طرف مرز و در اینستاگرام حرف می‌زنند چه بسا منتظرند یک روز، شماره بلیتی که در جیب دارند به عنوان برنده اعلام شود و سر از یک پرفروشی، پرمخاطبی چیزی در بیابوند و خودشان را به آن بالاها برسانند.

به استکهلم برویم؛ جایی که پیرمردی به‌وضوح شرقی میان بوره‌ای سوندی روی صندلی‌های سفید روی‌روی کافه سودبرگ نشسته است و با مستمري بازنشستگی‌اش که ارمغان پاسپورتی منقش به تاج پادشاهی سوئد است برای خود قهوه‌ای ارزان‌قیمت سفارش داده تا بتواند در فضای باز کافه سیگار بکشد.

شعف او از شناخته شدن توسط دو ایرانی دیگر پنهان‌ناپذیر است، اما از آن هنرمندی که روزی مردم ایران اشعار و صدایش را یکی در میان حفظ بودند فقط مشت‌ی خاطره مانده و خورشید هنری که مثل چشم‌هایش، هرچه می‌گذرد بیشتر در آب‌های غروب فرو می‌رود و سرخ‌تر می‌شود. پیرمرد می‌داند این غروب از وقتی شروع شد که از اجتماع دور افتاد، اما مرور اشتباهات گذشته از تکرار آن سخت‌تر به نظر می‌رسد.

یادداشت را همین‌جا تمام می‌کنیم، همین جایی که پیرمرد سخت‌ترین کار دنیا را می‌کند و می‌گوید اگر به گذشته برگردم، هیچ‌گاه از ایران خارج نخواهم شد و به هر قیمتی در جامعه خواهم ماند.



طرح: آثار آخیم سولاج